

سال بی بهار

دقیقا اول دی ماه که می‌شد آقاجان رحمت می‌رفت سراغ بساط باغبانی‌اش که گوشه حیاط خانه، در یک کمد چوبی که از پدر بزرگم به ارث برده بود، نگهداری‌شان می‌کرد. آقاجان رحمت، هر سال اردیبهشت بذره‌های گل‌های شب‌بو را می‌گرفت و در کمد باغبانی‌اش جایی میان تاریکی و امید تا خود دی ماه نگه‌شان می‌داشت. پاییز که می‌رفت، به ردیف، گلدان‌های سفالی یک‌قد و اندازه‌اش را لب حوض کاشیکاری شده فیروزه‌ای رنگ وسط حیاط می‌چید و با صبر و حوصله تمام، انگار که بخواهد آخرین نت‌های دستگاه ماهر فرامرز پایور را روی تارهای سه‌تار اجرا کند، بذره‌های شب‌بو را در دو تا سه سانتی خاک گلدان، جایی میان تاریکی و امید می‌کاشت و بعد تمام گلدان‌ها را پشت پنجره زیرزمین که از دیوار جنوبی حیاط، سه‌متری را به خودش اختصاص داده بود، مرتب و منظم کنار هم می‌چیدشان. آقاجان می‌گفت: «صفای بهار به اینه که باغچه رو پر از گل بکنی، صفای دلم به اینه که زمینش رو پر از بذر محبت بکنی.»

نجمه نیلی‌پور
قفسه کتاب

وقتی نوبت آبیاری بذره‌های کاشته شده شب‌بومی رسید، آقاجان رحمت، با حوصله، طوری که خاک گلدان‌ها زیاد زیر و رو نشوند، با پارچ مسی یادگار مادر بزرگ، بذرها را آبیاری می‌کرد. او معتقد بود این پارچ مسی از آنجا که سال‌ها در دستان پربرتک مادر بزرگ بوده، بذره‌های شب‌بو را به رشد، امیدوارتر می‌کند. آقاجان می‌گفت: «موجودیت اشیاء به صاحبانشونه.»

اسفندماه که می‌شد تمام بذرها تبدیل به ساقه‌های کوچک شب‌بو شده بودند که آرام‌آرام در مسابقه قدکشیدن تا نور، هر روز بلند و بلندتر می‌شدند و آخر اسفندماه غنچه‌هایشان تبدیل به گل‌های ریز و رنگارنگی می‌شد که با بودنشان تمام خانه در بوی طراوت و شادی عید غرق می‌شد.

امسال آقاجان رحمت از بین مافته و من نشسته‌ام کنار گلدان‌های شب‌بویی که امروز از گلخانه خریده‌ام و به این فکر می‌کنم که آقاجان رفت اما عطر خاطراتش، کمد باغبانی‌اش و تمام گلدان‌های خالی‌اش را که برای ما به یادگار گذاشته است، مانده‌اند و به این فکر می‌کنم که: «انسان‌ها ماندگارترند و خاطرات گلنک‌شان یا اشیاء و وسایلی که سال‌ها در کنار آنها بوده‌اند و برای لحظه‌های غمدار و شادی‌وش آنها خاطره ساخته‌اند؟»

در همین فکرها هستم که با صدای سرفتن آب از پارچ مسی مادر بزرگ، خاطرم را به آب دادن شب‌بوه‌های گلخانه‌ای خوش می‌کنم و دوباره افلاطون مغزم شروع به تفکر می‌کند که به راستی هویت زمان‌ها، مکان‌ها و اشیاء به چیست؟ این اشیاء هستند که به آدم‌ها ارزش می‌دهند یا آدم‌ها، عطرها، خنده‌ها و رنج‌هایشان هویت اشیاء را می‌سازند؟ این گل‌های شب‌بو هستند که شده‌اند نماد عید نوروز یا ما آدم‌ها به عمد از آنان نماد جشن و شکوه و طراوت ساخته‌ایم؟ آنچنان که اگر سالی بوی گل‌های شب‌بو به مشام مان نرسد، انگار برسد که آن سال بی بهار است برایمان... ❏



نگاهی به «برف» نوشته مکسنس فرمین

برای رسیدن به بهار باید از برف گذاشت

یوکوآکی تا دو فکر در سر دارد. هایگو و برف. یوکو که زمان‌ها بین زهدپیشگی و رزم جویی دو شغل برگزیده خاندان آکی تا در تردید بوده، سرانجام بر آن شد که به جای این هردو شاعری توانمند شود و مدیحه‌سرای برف. رفته‌رفته دریافت که برای تحقق این خواسته باید از رهگذر نقاشی، موسیقی و خطاطی عبور کند و از همه مهم‌تر درس‌آموز مکتب عشق شود... مطلعی شورانگیز، روایتی زلال، همتای حس سیال عاشقانه‌ای که خالق اثری چنین زیبا شد.

در تمام لحظات خواندن و شنیدن این داستان، سرمستی حیرت‌انگیزی از فضایی عاشقانه و جادویی جاری می‌شود. این یک‌هایکون نیست بلکه داستانی شعرگونه است که از فرهنگ ژاپنی و هایکو الهام گرفته است. قصه یک دلدادگی عجیب و جاودانی به سفیدی دانه برف. داستان پسری به نام یوکو آکی تا که تنها دو سودا در سر دارد: سرودن هایکو و برف. اما همین که به دل جنگل برفی می‌زند، با عشقی مواجه می‌شود که همه چیز را تغییر می‌دهد. او در این مسیر هم عشق را پیدا می‌کند، هم بهار را و هم هایکومی سراپد. در این داستان هم مانند دیگر آثار فرهنگ ژاپنی این طبیعت است که نقشی پررنگ دارد و حرکت در آن مسیر را برای تعالی روح آدمی هموار می‌کند. اگر خواهان خواندن داستانی شاعرانه‌اید بروید سراغ این برف زمستانی که به بهار ختم می‌شود. داستانی که همچون شعری کوتاه، آهنگین، ظریف و عاشقانه است و تمامی اتفاقات آن در ژاپن قرن نوزدهم رخ می‌دهد.

❏ «برف» بین‌المللی

برف به عنوان اولین رمان مکسنس فرمین در سال ۱۹۹۹ منتشر شد و توانست فروش بالایی در سطح بین‌المللی به دست آورد. قلم فرمین، روح نواز و آرامش بخش است و چنان شما را با داستان عاشقانه خود همراه می‌کند که گویی در تخیل و جهان شاعرانه نویسنده غرق شده‌اید. او یک نویسنده فرانسوی است که چند رمان و مجموعه داستان کوتاه در کارنامه ادبی خود دارد اما در سال ۱۹۹۹ با نوشتن کتاب برف خود را به عنوان نویسنده‌ای حرفه‌ای بر سر زبان‌ها انداخت و از آن پس تاکنون به طور تمام‌وقت به این کار مشغول است.

زینب مرتضایی‌فرد
روزنامه‌نگار کتاب

❏ فرهنگ ژاپنی خاص است. آداب و احوال خودش را دارد و خیلی‌ها را هم به خودش جلب کرده، از سهراب سپهری خودمان گرفته تا مکسنس فرمین فرانسوی و خیلی‌های دیگر را. شاید بتوان بخشی از دلیل این جذابیت را در بکر ماندن بسیاری از آداب و سنن زندگی ژاپنی‌ها دانست. آداب و رسومی که به جای فراموش کردن آن را حفظ کرده‌اند. البته میان نسل جوان تر ژاپن کم ناراضی ندارد اما بالاخره برای آنها که از فاصله دورتری درگیرش می‌شوند، جاذبه کم ندارد. نقاشی‌های سهراب که با تأثیر از فرهنگ ژاپنی خلق شده‌اند در موزه هنرهای معاصر کرمان قابل تماشاست و خواندن «برف» فرمین هم با ترجمه احمد سلامت را در ایران در دسترس شماست. فرمین هم مثل سهراب شیفته فرهنگ ژاپنی و قالب شعری هایکو شده و کاری کرده کارستان. یک رمان جمع‌وجور شاعرانه و خیلی خواندنی.

❏ یک روز زمستانی

یوکو آکی تا شخصیت اول داستان «برف» برای آن که بتواند هایکو بسراید از سکوت و سفیدی برف الهام می‌گیرد و سعی می‌کند به کمک استاد نابینای خود، سوزوکی، معنای زندگی و عشق را متوجه شود:

«همه چیز با افسونی شروع شد؛ در یک روز زمستانی. سوزوکی از نبردی بازمی‌گشت. در همان زمان بود که در دام عشق زنی فرو افتاد؛ زنی متفاوت با زنانی که قبلا دیده بود. آن وقت‌ها استاد سامورایی بود و در خدمت امپراتور. او در نبردی سخت شرکت کرده بود؛ نبردی که به فتحی درخشان و غیرمترقبه ختم شد. او ظفرمندانه بازمی‌گشت؛ مجروح ولی فاتح. برگرفته‌اش زخمی عمیق داشت که بر اثر ضربه شمشیر دشمن ایجاد شده بود. سوزوکی قادر به فراموش کردن این حادثه نبود. طعم گل و لای و خون را در دهانش و سپاهیان خصم که خود را روی وی در می‌افکندند و آنگ آن چهره درهم کشیده غضبناکی را که گویی می‌خواست او را با بدر و از میان وی عبور کند. سوزوکی سردی تیغ را بر جینش حس می‌کرد و سپس غرشی تندآسا همانند صدای شلیک توپخانه‌ای به گوش رسید و دیگر هیچ...»